حکم فقهی جریمه تأخیر پرداخت مالیات از منظر شرع مقدس اسلام

محمد قائینی[۱]

محمدعلی احمدی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۸

چکیده

یکی از منابع مالی مهم دولت‌ها از جمله حکومت اسلامی مالیات است. باتوجه به وجود انگیزه اجتناب از پرداخت مالیات برای برخی از مؤدیان، انواع ضمانت اجرایی در نظامهای مالیاتی پیش‌بینی شده است. از جمله این ضمانت‌ها جریمه تأخیر پرداخت مالیات متناسب با مدت تأخیر است. در این مقاله با پیش فرض مشروعیت اصل مالیات، مشروعیت اعمال جریمه تأخیر پرداخت مالیات مورد بحث است. جدای از مشروعیت جریمه، مشابهت جدی این نوع جریمه با دیرکردِ دِین به خاطر ربای امهالی و ممنوعیت آن محتمل است. در این مقاله ضمن تبیین مبانی حرمت ربای امهالی و بیان اقسام ربا و انحای تکلیف به پرداخت مالیات و ذکر صور مختلف جریمه‌های تأخیر نسبت به حکم شرعی هر یک از آنها بحث شده است. به علاوه ضمن توجه به اصل ولایت حاکم به عنوان پیش فرض، متناسب با مسئله، نحوه ولایت حاکم اسلامی وحدود آن مورد اشاره قرار گرفته است. در پایان نیز دو پیشنهاد در خصوص وضع جریمه تأخیر پرداخت مالیات با رعایت حدود شرعی ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: جریمه تأخیر، ربا، مالیات، دِین، تکلیف، ولایت حاکم اسلامی

۱- مدرس حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)

۲- معاون اداره کل امور مالیاتی استان قم

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۱- مقدمه

یکی از مسائل مهم دولت‌ها از جمله دولت اسلامی جهت انجام وظایف و تکالیف خود، تأمین منابع مالی به طرق مختلف از جمله وصول مالیات است. در جامعه اسلامی علاوه بر مسئولیت متمکنان نسبت به تأمین معیشت مستمندان و نفقه آنها که در نصوص شریعت به آن تصریح شده است، برآورده ساختن سایر نیازهای عمومی جامعه، مثل تأمین امنیت که همگان از جمله مالیات‌دهندگان از آن منتفع می‌شوند، نیاز مستمندان و اقشار آسیب‌پذیر و ناتوان جامعه مانند بیماران خاص و معلولان، تکلیفی است مشترک بر عهده حکومت و صاحبان مکنت که در شریعت از آن به عنوان زکات و کفارات یاد می‌شود.

جدای از مباحث وجوه شرعیه مقرر در فقه اسلامی همچون اخماس، زکوات و کفارات، بحث در زمینه مشروعیت اخذ مالیات‌های حکومتی به موازات وجوه مزبور، یکی از مباحث مهم فقهی بخصوص در اعصار اخیر بوده و مورد توجه فقها قرار گرفته است.

اجتناب از پرداخت مالیات و به تعبیری فرار مالیاتی همواره یکی از معضلات نظام‌های مالیاتی، بخصوص نظام‌های مالیاتی کشورهای در حال توسعه از جمله جمهوری اسلامی ایران بوده است. یکی از شقوق فرار مالیاتی، تأخیر در پرداخت مالیات است. به تعویق انداختن پرداخت مالیات با استفاده از ترفندهای مالیاتی، متناسب با نرخ تورم جامعه، بواسطه کاهش قدرت خرید پول در طول زمان، فرار مالیاتی محسوب می‌شود. نظام‌های مالیاتی جهت جلوگیری از این پدیده و ضمانت اجرای صحیح و به موقع قوانین مالیاتی، جرایمی را پیش‌بینی و اعمال می‌کنند. نظام مالیاتی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در قوانین مالیاتی اعم از قانون مالیاتهای مستقیم (ماده۱۹۰) و قانون مالیات بر ارزش افزوده (ماده۲۳) متناسب با مدت تأخیر جرایمی در نظر گرفته شده است.

به لحاظ اینکه جریمه تأخیر متناسب با مدت تأخیر بوده و از این حیث شباهت زیادی با پرداخت‌های ربوی دارد، اعمال جریمه تأخیر پرداخت مالبات یکی از چالش‌های نظام مالیاتی ایران است . از طرفی سازمان امور مالیاتی کشور اصلاح قوانین مالیاتی را در دست بررسی دارد، لذا نتیجه این تحقیق می‌تواند سازمان مزبور و مجلس شورای اسلامی را در امر بازنگری این قوانین یاری نماید.

این تحقیق که به روش کتابخانه ای و بر مبنای بررسی آیات و روایات و نظر فقهای اعلام به رشته تحریر در آمده است، بر آن است تا در خصوص مشروعیت یا حرمت اعمال جریمه تأخیر پرداخت مالیات اظهار نظر و در صورت لزوم روشهای بهتری را به عنوان جایگزین پیشنهاد نماید.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۲- مبانی نظری

۲-۱- قوانین مالیاتی و ضمانت اجرایی

هر قانونی جهت اجرای صحیح و دقیق به ضمانت اجرایی نیازمند است. قوانین مالیاتی نیز از این قاعده مستثنی نیستند.چه بسا به دلیل وجود پدیده فرار مالیاتی، ضرورت ضمانت اجرایی در قوانین مالیاتی از اهمیت بیشتری برخوردار است. از جمله مهمترین ضمانت‌های اجرایی پیش‌بینی شده در نظام‌های مالیاتی، اعمال جرایم مالی است. یکی از این جرایم که به منظور جلوگیری از تعویق پرداخت مالیات در مادّه «۱۹۰» قانون مالیات‌های مستقیم و ماده «۲۳» قانون مالیات بر ارزش افزوده ایران به آن اشاره شده است، جریمه تأخیر پرداخت مالیات متناسب با مدت تأخیر است که موضوع این تحقیق است.

نکته‌ای که حائز اهمیت است اینکه، اگرچه اساساً منظور از اعمال جرایم، وصول درآمد نیست، بلکه هدف از آن الزام مؤدیان به انجام تکالیف قانونی است، لیکن به سبب این که اغلب این جرایم مالی‌اند و همانند اصل مالیات بخشی از در آمد مالیاتی را تشکیل می‌دهند، می‌توان از آن به عنوان مالیات یاد کرد.

مسئله مهم دیگری که ممکن است سرنوشت جرایم مالیاتی – جریمه تأخیر– به آن وابسته باشد، مسئله «دیرکرد» یا «ربای انسائی» یا «ربای امهالی» است، که شاید اصل و مبدأ تحریم ربا بوده است. جهت روشن شدن موضوع، لازم است حرمت ربا و انواع آن و احکام هر یک به تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

۲-۲- ربا و انواع آن

ربا در لغت به معنای «زیاده» است. مفهوم ربا باتوجه به نوع آن متفاوت است، لذا جهت روشن شدن مفهوم آن قسم ربا که مرتبط با موضوع تحقیق است، لازم است توضیح مختصری نسبت به انواع آن داده شود.

انواع ربا عبارتند از :

۱. ربای معاوضی

۲. ربای قرضی

۳. ربای ادائی

۴. ربای انسائی یا امهالی (دیرکرد)

۵. حیل ربا یا چاره‌جویی‌ها

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۶. ربای تبرعی که پرداخت آن بدون شرط و به صورت تبرعی واقع می‌شود کـه نـه تنهـا حکـم بـه حرمت آن نشده، بلکه پرداخت آن استحباب دارد؛ گرچه مستحب است گیرنده آن را از جمله طلب خود به حساب آورده و از اصل دین کم کند (وسائل الشیعه ۱۳: ۱۰۳، باب ۱۹، دین و قرض).

منظور از دو نوع اول که ربای معاوضی و ربای قرضی است، روشن اسـت. همچنـان کـه مقصـود از حیل ربا، معاملاتی است که مربوط به معاملات مشروع بـوده، ولـی بـه منظـور دسـتیابی بـه هـدف از معاملات ربوی ـ یعنی دستیابی به زیاده از اصل مال ـ صورت می‌گیرد.

منظور از حیله در اصطلاح بر خلاف مفهوم عرفی فارسی آن، چـاره و راه حـل اسـت و نـه کلـک و فریب، لذا نباید بر اساس قبح مفهوم فارسی آن نسبت به آنچه مفهوم این لفـظ در لغـت عـرب اسـت قضاوت نمود. استفاده از این واژه در ادعیه و کلمات عرب به مفهوم اول فراوان اسـت: ماننـد «فکیـف حیلتی یا غفار الذنوب».

۲-۲- ۱- زیادی حکمی و عینی

قابل توجه اینکه در اصطلاح، قسمی از ربا وجود دارد که از آن به زیادی حکمی تعبیر می‌شـود کـه در مقابل زیادی عینی است.

این قسم در مقابل دیگر اقسام نبوده، بلکه هر یک از اقسام ربا به دو قسم زیـادی عینـی و حکمـی قابل تقسیم است. منظور از زیادی حکمی این است که منفعت زائدی بر اصل دین عائد طلبکـار شـده، بدون اینکه بر مبلغ دین مقداری از جنس آن و یا از جنس دیگری افزوده شود. این زیادی ممکن است به کیفیت در جنسی که بدهکار أدا می‌کند برگردد؛ مثل قرض گندم با وصـفی مشـروط بـه ادای آن از نوعی بهتر؛ و ممکن است جدای از جنس ادا باشد، مثل شرط عاریه و یا حتی شرط قرض که این نـوع ربا هم مشروع نیست.

در روایت محمد بن قیس است: عن ابی جعفر(ع) قـال: «**من أقرض رجلاً ورقاً فلا یشترط إلا مثلهـا فإن جوزی أجود منها فلیقبل ولا یأخذ أحد منکم رکوب دابّهٔ أو عاریهٔ متاع یشترط مـن أجـل قـرض ورقه**» (وسائل الشیعه ۱۳: ۱۰۶، باب ۱۹ من الدین، حدیث ۱۱).

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۲-۲- ۲- ربای ادایی

و اما ربای ادایی، گرچه از این قسم در برخی کلمات تعبیر به ربا شده و خود هم دارای اقسام متعددی است، عبارت است از تعهد و یا ادای دین شخص به گونه‌ای که مدیون نسبت به پرداخت‌کننده، ضامن بیش از مبلغ دین پرداخت شده باشد. تفاوت آن با ربای قرضی این است که در ربای قرضی یا قرض ربوی مبلغ به شخص واگذار می‌شود و او خود هرگونه تصرفی در آن مال دریافتی می‌کند که از جملهٔ آن می‌تواند بدهی خود را پرداخت نماید. ولی در ربای ادائی مبلغ به ملک شخص بدهکار درنمی‌آید، بلکه ابتدائاً صرف پرداخت بدهی او می‌شود؛ چرا که ادای دین مشروط به مالکیت مدیون نسبت به مبلغ ادای آن نبوده، بلکه تنها رضایت صاحب مال نسبت به تصرف در آن و صرفش در ادای دین دیگری لازم است. ادای دین شخصی با مال غیر مدیون دو صورت دارد:

صورت اول: ادای دین به صورت مجانی و تبرعی که شخص مؤدی پس از پرداخت، حقی در رجوع به مدیون ندارد.

صورت دوم: ادای دین بر اساس طلب و خواست مدیون که به چند حالت قابل تصویر است:

۱) تعهد به اداء بر اساس ضمانت بیش از مبلغ؛

۲) تقاضای اداء بر اساس ضمانت مبلغ کمتر و یا شیء معیّنی؛

۳) اطلاق در تعهد و تقاضا که این هم دارای صورت‌هایی است که تفصیل آن مربوط به بحث ما نیست.

آنچه منظور ما بود این است که ادای دین دیگری به وجه مضمون و آن هم مضمون به مبلغ بیشتری از مبلغ دین از اقسام ربا محسوب شده است.

۲-۲-۳- ربای انسائی

قسم دیگری از ربا که مربوط به بحث جرایم مالیاتی است، از آن به ربای انسائی و یا امهالی (دیرکرد) تعبیر می‌شود. حرمت این قسم از ربا قدر مسلم و شاید اولین قسم ربا است که در شریعت حکم به حرمت آن شده و شأن نزول آیه حرمت ربا هم شاید منحصراً همین قسم باشد. تعریف ربای انسائی هم این است که شخص بدهکار، مجاز در تأخیر پرداخت دین خود به ازای الزام او به پرداخت زیادتی بر اصل مبلغ دین شود.

به تعبیر دیگر، مبلغ زائد بر مبلغ بدهکاری در ازای امهال مدیون و تأخیر او در ادای دین را ربای انسائی یا ربای امهالی می‌گویند و از آنجایی که جرایم مالیاتی شباهت زیادی به این قسم از ربا دارند و

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

یا در حقیقت عین این قسم از ربا بوده، لاجرم باید و یا حداقل ممکن است در حکم با هم یکی باشند. به همین خاطر، روشن شدن حکم در رابطه با موضوع بحث نیازمند بحث تفصیلی از مسئله ربای انسائی است تا وضعیت حکم محل بحث هم به واسطهٔ آن معلوم شود.

بحث در حکم ربای امهالی را اولاً در تعریف دقیق و یا وجوه احتمالی آن و سپس در حکم شرعی آن بر اساس ادلهٔ شرعی و به طور فشرده دنبال می‌کنیم.

۲-۲-۳-۱- حقیقت ربای انسائی

و اما حقیقت ربای انسائی و تعریف آن که در متون شریعت از آیات و روایات حکم آن بیان شده:

ابتدائاً در ماهیت این ربا سه احتمال می‌دهیم:

۱) آیا ربای انسائی ربا و زیادتی است که در مقابل تأخیر مدیون نسبت به پرداخت دین خود گرفته می‌شود؟

۲) یا اینکه ربای انسائی زیادتی است که در مقابل امهال مدیون نسبت به پرداخت دین، مقرر می‌شود؟

فرق بین دو تعریف روشن است؛ چرا که در تعریف اول هیچ قراردادی بین طرفین طلبکار و بدهکار شکل نمی‌گیرد و صرفاً ربا به عنوان حکمی الزامی در حق مدیون اعمال می‌شود. همان گونه که اتلاف مال دیگری موضوع حکم به ضمان متلف است، تأخیر در ادای دین هم اتلاف منفعت مال و تأخیر تمکین طلبکار نسبت به طلب او بوده و موضوع حکم به ضمان مبلغی زائد بر اصل دین می‌شود.

ولی در تعریف دوم، ربا بر اساس قرارداد بین طرفین طلبکار و بدهکار مقرر می‌شود و خود، عقدی مستقل در قبال عقد قرض و عقد بیع به حساب می‌آید و همانند بیع ربوی که عقدی مستقل است، این هم عقد دیگری به حساب می‌آید.

روشن است که دو تعریف، در حقیقت، بیان دو ماهیت محسوب و بین حکم آن دو هم هیچ تلازمی عقلاً و حتی عرفاً نیست.

۳) در اینجا احتمال سومی در رابطه با حقیقت این قسم از ربا وجود دارد و آن ا ینکه زیاده نه در قبال امهال باشد، نه در قبال تأخیر ـ به نحو حکمی ـ ، بلکه زیاده در قبال تأخیر به نحو عقوبت و بر اساس قرارداد مقرر می‌شود. در نتیجه تأخیر در پرداخت مجاز و مورد رضایت طلبکار ـ ولو در قبال زیاده ـ نبوده و از طرفی دیگر زیاده از قبیل حکم قهری در قبال تأخیر در پرداخت نباشد، بلکه بر اساس قرارداد مقرر شده و به نحو قضیهٔ مشروطی که شرط آن از ناحیهٔ طلبکار تجویز نشده که بر عهدهٔ

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

بدهکار گذاشته می‌شود؛ این‌گونه که طلبکار مهلتی را برای پرداخت دین مقرر نموده و تـأخیر پرداخـت پس از آن مهلت نمی‌پذیرد و در عین حال، شرط نموده چنانچه بدهکار به هر دلیلی مخالفـت نمـوده و در مهلت مقرر دین خود را نپردازد، باید مبلغی را افزون بر اصل مبلغ دین بپردازد.

قابل توجه اینکه دلیل تأخیر بدهکار در پرداخت بدهی خود دو حالت دارد؛ یکی اینکه به صورت عمد و با فرض تمکّن صورت می‌گیرد و دیگر اینکه به علت عجز از اداء و عدم تمکّن محقق می‌شود.

شایان ذکر است که برخی اعلام[۱] «دیرکرد» را که به صورت احتمال سـوم تصـویر نمـودیم، مجـاز شمرده‌اند.

اینک باید دید آنچه در متون و نصوص، محکوم به حرمت تکلیفی و وضعی شده، کدام یـک از سـه امری است که تعریف آنها بیان شد و یا اینکه همهٔ آنها منظور نظر ادله است.

۲-۲-۳-۲- حکم ربای انسائی و دلیل آن

حکم ربای انسائی یا دیرکرد را به شرح زیر دنبال می‌کنیم:

ابتدا حکم مسئله را بر اساس متون شریعت بررسی می‌کنیم و پس از آن، تعریف دقیق موضوع را بـر اساس آنچه از نصوص دینی قابل استفاده است بیان می‌نماییم.

عمده‌ترین متنی که از نظر سند قابل اعتماد بوده و مربوط به مسئله است، روایتی است کـه مشـایخ ثلاث و صاحبان کتب اربعه با سندهای متعدد و محکمی که هریک قابل اعتماد بوده، نقل فرمـوده‌انـد. این روایت در حقیقت دو روایت به حساب می‌آید، گرچه متن آن یکی بوده، ولی بر اساس تعدد راوی از معصوم و نیز تعدد سند حاکی از آن راوی، اصطلاحاً و حقیقتاً دو روایت محسوب می‌شود.

۱) شیخ طوسی(قده) به سند معتبر از کتاب حسین بن سعید و او از فضاله و او هم از ابان و او هـم از محمد بن مسلم ـ که همگی از نظر علمای رجال و اصطلاح ایشان واجد شرط وثاقت، بلکـه فـوق آن بوده‌اند ـ روایت فرموده و محمد بن مسلم روایت را از امام باقر(ع) نقل فرموده اسـت (وسـائل الشـیعه ۱۳: ۱۶۸، باب ۷ صلح، حدیث ۱).

۲) همچنین شیخ طوسی به سند معتبر دیگری از کتاب ابن ابی عمیر و ایشـان از حمـاد و او هـم از حلبی ـ که تمامی وساط از نظر اهل فن مورد اعتماد، بلکه از اجلای فقهـای روات بـوده‌انـد ـ روایـت فرموده، و حلبی هم روایت را از امام صادق(ع) نقل فرموده است.

۳) شیخ کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمـاد، از حلبـی، از امـام صـادق(ع)

۱ . آیت الله صدر.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

روایت فرموده است.

۴) شیخ صدوق هم به سند خود از ابان، از محمد بن مسلم، از امام باقر(ع) روایت فرموده.

متنی را که صاحب وسائل بر اساس اسناد متقدم نقل فرموده، این است:

«إنّهما قالا فی الرجل یکون علیه الدین إلی أجل مسمی فیأتیه غریمه فیقول: انقدنی من الذی لی کذا وکذا وأضع لک بقیته أو یقول: انقد لی بعضاً وأمدّ لک فی الأجل فیما بقی علیک؟ قال: لا أری به بأساً ما لم یزدد علی رأس ماله شیئاً؛ یقول الله: «لکم رؤوس أموالکم لا تظلمون ولا تظلمون»(وسائل).

در کافی متن روایت با تفاوتی جزئی آمده، ولی ذیل آن به عنوان تعلیل، روشن‌تر است:

«لا أری به بأساً؛ إنه لم یزدد علی رأس ماله قال الله عزوجل: «فلکم رؤوس أموالکم لا تظلمون ولا تظلمون»(کافی ۵: ۲۵۹، باب الصلح).

و در فقیه: **«لا أری به بأساً ما لم یزد...»**(فقیه ۳: ۳۳، باب الصلح) و همچنین در نسخهٔ ما از تهذیب(تهذیب ۶: ۲۰۷، باب الصلح).

علاوه بر روایت پیشین، از روایات متعددی که در رابطه با چاره‌جویی و فرار از ربا در مورد بیع العینه آمده، این چنین استفاده می‌شود که تأخیر دین به شرط زیاده صریح، ممنوع است.

- لازم به یادآوری است نصوصی که در رابطه با بیع العینه در دست است، مربوط به چاره‌جویی و فرار از محذورات مختلف و به تعبیر دیگر، رباهای متفاوت است؛ برخی از آنها مربوط به فرار از قرض ربوی و برخی مربوط به فرار از ربای انسائی است. آنچه مربوط به فرار از قرض ربوی است، مانند روایت محمد بن اسحاق که متضمن قضیهٔ سلسلبیل و روایت محمد بن سلیمان دیلمی است(وسائل ۱۲: ۳۸۰، احکام العقود، باب ۹ حدیث ۱ و ۷).

۱) از جمله نصوص مربوط به راه فرار از ربای انسائی معتبره مسعدهٔ بن صدقه است: عن أبی عبدالله(ع) قال: سئل عن رجل له مال علی رجل من قبل عینهٔ عیّنها إیّاه فلمّا حلّ علیه المال لم یکن عنده ما یعطیه فأراد أن یقلب علیه ویربح أیبیعه لؤلؤاً أو غیر ذلک ما یسوی مأهٔ درهم بألف درهم ویؤخّره؟ قال: **«لا بأس بذلک وقد فعل ذلک أبی رضی الله عنه وأمرنی أن أفعل ذلک فی شیء کان علیه»** (وسائل ۱۲: ۳۸۰، کتاب التجارهٔ، احکام العقود، باب ۹ حدیث۳**).**

۲) و مانند این روایت، روایت محمد بن اسحاق بن عمار است که مشایخ ثلاثه آن را نقل فرموده‌اند: قال: قلت للرضا(ع): الرجل یکون له المال فیدخل علی صاحبه یبیعه لؤلؤهٔ نسوی مأهٔ درهم بألف درهم

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

ویؤخّر عنه المال إلی وقت؟ قال: «**لا بأس به قد أمرنی أبی ففعلت ذلک وزعم أنّه سأل أبا الحسن عنها فقال مثل ذلک**» (همان: ح. ۶).

۳) **و** معتبرهٔ ابن أبی عمیر، عن محمد بن اسحاق بن عمار قال: قلت لأبی الحسن(ع): یکون لی علی الرجل دراهم فیقول أخّرنی بها وأنا أُربحک فأبیعه جبّهٔ (حبّهٔ خ ل) تقوّم علی بألف درهم بعشرهٔ آلاف درهم أو قال: بعشرین ألفاً وأُؤخّره بالمال؟ قال: «**لا بأس**» (وسائل، همان، ب ۹، ح. ۴).

۴) و معتبره عبدالملک بن عتبه قال: سألته عن الرجل یرید (أرید خ ل) أن أُعینه المال أو یکون لی علیه مال قبل ذلک فیطلب منّی مالاً أزیده علی مالی الذی لی علیه أیستقیم أن أزیده مالاً وأبیعه لؤلؤهٔ تسوی مأهٔ درهم بألف درهم فأقول: أبیعک هذه اللؤلؤهٔ بألف درهم علی أن اؤخّرک بثمنها وبمالی علیک کذا وکذا شهراً؟ قال: «**لا بأس**» (همان،حدیث ۵).

این روایت را شیخ طوسی و نیز کلینی در کافی نقل فرموده‌اند:

شایان ذکر است که این روایت مربوط به چاره جویی از دو قسم ربا یعنی ربای قرضی و ربای امهالی و یا همان ربای إنسائی است.

از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که تأخیر دین با در نظر گرفتن سود و زیادتی بر آن دین به صورت صریح مشروع نیست و گرنه نیازی به دور زدن و چاره‌جویی نبود، بلکه ابتدائاً آن مقدار سودی را که به واسطه بیع العینهٔ عاید طلبکار می‌شود برای او مقرر می‌شد و نیازی به توسیط بیع العینهٔ که همان فروش به بیش از مبلغ ارزشی و شرط تأخیر دین حال در ضمن آن است ـ وجود نداشت.

در این مجال روایات متعدّد دیگری نیز قابل استناد است که مرحوم صاحب وسائل در باب ۶ از أحکام العقود آورده است و مضمون آن نصوص جواز خرید عینه به خاطر پرداخت بدهی مشتری به فروشنده است که نتیجه آن امهال مشتری در دین اوست. عینه به معنای خرید کالایی به ثمن نسیه، و فروش آن کالا نقداً به خود فروشنده ـ یا مطلقاً ـ است که نتیجه قرض ربوی را دارد به این معنی که شخصی بدهکار دیگری می‌شود به مبلغی بیش از آن‌چه دریافت می‌نماید.

ما در این‌جا به ذکر برخی از این نصوص اکتفا کرده و خواننده گرامی را به مراجعه سایر آنها حواله می‌نماییم.

۵) معتبره لیث مرادی عن أبی عبدالله(ع) قال: سأله رجل زمیل لعمر بن حنظله عن رجل تعیّن عینهٔ إلی أجل فإذا جاء الأجل تقاضاه فیقول لا والله ما عندی ولکن عیّنی أیضاً حتّی أقضیک؟ قال: «**لا بأس ببیعه**» (وسائل ۱۲: ۳۷۲ باب ۶ از احکام العقود، حدیث ۵).

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۶) معتبره صفوان بن یحیی عن هارون بن خارجه قال: قلت لأبـی عبـدالله(ع) عیّنـت الرجـل عینـهٔ فحلّت علیه فقلت له اقضنی فقال لیس عندی فعیّنی حتّی أقضـیک؟ فقـال: «**عیّنـه حتّـی یقضـیک**» (همان، حدیث ۴).

این روایت را کلینی نقل فرموده و مرحوم صدوق چنانچه در وسائل آمده مثل آن را به سـند خـود از صفوان جمّال از امام صادق (ع) روایت فرموده است.

و مانند این روایات عده‌ای دیگر از نصوص است که در این باب از وسائل و دیگر أبواب آمـده اسـت (همان أحادیث، ۱ و ۲ و ۸).

تنها روایت معارض این دسته روایات، روایت معتبر عبدالرحمن بن أبی عبـد الله اسـت: إنـه قـال: لا تقبض مما تعین. یقول: «**لا تعیّنه ثم تقبضه مما لک علیه**» همان، (حدیث ۹).

این روایت منافاتی با آن‌چه مقصود ما از ذکر این نصوص است ـ یعنی حرمت ربای امهالی ـ نـدارد بلکه مؤکد آن بوده علاوه بر این‌که با مضمون این روایات که جواز بیع عینه است نیـز تعـارض ثـابتی ندارد؛ زیرا نهی در این روایت ـ به قرینه دیگر روایات ـ حمل بر کراهت می‌شود. همان جمع عرفی که در سایر أبواب فقه و نیز در خصوص أبواب معاملات رایج است.

فقیهان امامیّه بر اساس همین مدارک و شاید غیر آن نیز حکم به حرمت ربای امهالی نموده‌انـد کـه نمونه‌هایی از کلمات ایشان را یادآور می‌شویم:

مرحوم محقّق در شرایع و نیز مرحوم صاحب جواهر در عبارتی ممزوج فرموده‌اند: ولو أخّره أی الدین الحال بزیادهٔ فیه لم تثبت الزیادهٔ و لا الاجل بل هو الربا المحرّم بلا خلاف و لا اشکال (جواهر الکـلام ۲۵: ۳۶).

۳- نظر فقهای اهل سنت از ربای انسائی

از کلمات اهل سنت هم ممنوعیت ربای امهالی و قدر یقینی بودن آن از حرمت ربا استفاده مـی‌شـود و شاید از برخی کلمات، انحصار ربای محرّم در قرآن در این قسم قابل استفاده است. و در روایات ایشان هم حرمت این قسم ربا آمده است. و در کلماتی از این قسم، به ربای جاهلی تعبیر شـده و در تعبیـری دیگر از آن به «أتقضی أم تربی» تعبیر کرده‌اند.

۱ــ طبـری در تفسـیرش بـه سـند خـود از مجاهـد نقـل مـی‌کنـد: قـال فـی الربـا الـذی نهـی الله عنـه: کـانوا فـی الجاهلیـهٔ یکـون للرجـل علـی الرجـل الـدین فیقـول: لـک کـذا و کـذا

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

وتؤخر عنّی فیؤخر عنه (جامع البیان ۳: ۱۰۱).

۲ـ و نیز طبری به سند خود از عطا نقل می‌کند: کانت ثقیف تداین فی بنی المغیرة فی الجاهلیة فإذا حلّ الآجل قالوا نزیدکم وتؤخرون فنزلت: **لا تأکلوا الرّبا أضعافاً مضاعفة** (جامع البیان ۴: ۹۰؛ الدر المنثور ۲: ۷۱).

۳ـ سیوطی در المنثور از سعید بن جبیر ذیل آیه «**الذین تأکلون الربا لایقومون...**» این چنین آورده: إن الرجل کان یکون له علی الرجل المال فإذا حلّ الأجل طلبه من صاحبه فیقول المطلوب: أخّر عنّی وأزیدک فی مالک فیفعلان ذلک فذلک الربا أضعافاً مضاعفة (الدر المنثور ۲: ۷۱).

۴ـ و نیز در تفسیر طبری از زید نقل می‌کند: إنما کان الربا فی الجاهلیة فی التضعیف وفی السن یکون للرجل فضل دین فیأتیه إذا حلّ الأجل فیقول له تقضینی أو تزیدنی؟... (جامع البیان ۴: ۹۰) در ادامه کیفیّت ربای جاهلی را در سال‌های متعدّد به صورت تصاعدی بیان نموده است.

۳-۱- حکم فروض ربای انسائی

اکنون با توجّه به نصوص و ادلّه ربای انسائی و تأخیر اداء دین، حکم فرض‌های ربای انسائی را که به آنها اشاره شد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فروض مسأله عبارت بودند از:

۱ـ قرار طلبکار و بدهکار به مجاز بودن بدهکار در تأخیر ادای دین پس از مهلت مقرر در ازای مبلغی زائد بر اصل دین.

۲ـ قرار طلبکار و بدهکار در حین عقد بر عدم تأخیر مدیون نسبت به اداء دین پس از مهلت مقرر و چنانچه مدیون تخلّف نمود او موظّف به ادای مبلغی زائد بر اصل دین باشد.

۳ـ سکوت عقد از موظف نمودن مدیون نسبت به ادای مبلغ زائد بر اصل دین، و مطالبه بدهکار به زیاده در فرض نکول بدهکار از اداء در مهلت مقرر.

حالات فروض اوّل و دوم:

هر یک از دو فرض اوّل دو حالت دارد:

الف ـ قرار أخذ زیاده در ضمن عقد اوّل که منشأ أصل دین است.

ب ـ قرار آن در ضمن عقد دیگری شکل بگیرد؛ چرا که ممکن است اصل دین براساس عقد نبوده و همانند اتلاف مال غیر و دیگر اسباب قهری ضمان ثابت باشد.

در نتیجه فروض مسأله تا این‌جا پنج فرض خواهد بود. و در هر یک از فروض پنج‌گانه نکول مدیون

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

از اداء دین در مهلت مقرر یا عمدی و با تمکّن از اداء بوده؛ و صورت دیگر این‌که نکول از اداء به خاطر عجز باشد.

بر این اساس فروض مسأله به ده صورت منتهی شد که باید حکم آنها را بر اساس نصوص گذشته مورد بررسی قرار داد.

۳-۱-۱- حکم فروض مطالبه به زیاده بر مبلغ دین

قدر یقینی از منع ربا و زیاده در روایت خاصّ ـ یعنی صحیح حلبی و محمّد بن مسلم ـ فرض قرار طرفین بر اجازه در امهال به ازای زیاده از اصل دین است. و تفاوتی در دلالت خبر بر حکم این فرض بین حالت قرار اخذ زیاده در عقد اوّل و دوّم نیست. و نیز تفاوتی بین تمکّن مدیون از پرداخت در مهلت مقرّر و عدم تمکّن او وجود ندارد. در نتیجه حکم چهار صورت از صور ربای انسائی از اطلاق روایت خاصّ مسأله قابل استفاده است.

وأمّا حکم چهار صورت فرض دوّم یعنی عدم اجازه در تأخیر و امهال در أداء شامل قرار پرداخت زیاده در عقد اوّل و دوّم و نیز تمکن و عدم تمکن مدیون از اداء در مهلت مقرر:

گرچه مورد روایت منطبق بر این چهار صورت نیست ـ چرا که مفروض روایت مهلت در تأخیر اداء است ـ ولی به قرینه اشتمال روایت بر تعلیل به آیه «لکم رؤوس أموالکم» استفاده حکم این صور از روایت بعید نبوده لذا ممنوعیت ربا در این صور مثل چهار صورت اوّل قابل استنباط است.

مرحوم آقای صدر قائل به اختصاص روایت به غیر از چهار صورت دوّم است و بر این اساس دریافت دیرکردهای بانک‌ها را مشروع می‌داند، چون از فرض روایت منع، خارج و مشمول اطلاق ادلّه مشروعیت شروط است.

سایر فروض مسأله دو صورت است که عبارتند از: تضمین مدیون نسبت به مبلغ زائد براصل دین بدون قرار و توافق طرفین و براساس حکم ابتدایی مانند ضمان تلف به‌گونه‌ای که صرف تأخیر در اداء دین منشأ ضمان مبلغ زائد در قبال تأخیر باشد. همان‌گونه که تأخیر در ردّ عین به مالک، منشأ ضمان منافع آن است. تضمین مدیون هم در یک صورت با تمکن مدیون از اداء دین در مهلت مقرّر فرض می‌شود و صورت دیگر فرض عجز او از اداء است.

بعید نیست که حکم این دو صورت، حکم چهار صورت دوّم باشد که در حرمت ربای انسائی در آن اختلاف نظر وجود داشت؛ گرچه شمول روایت دالّ بر منع، نسبت به آنها مانند این دو صورت، احتمالی قوی است با این‌که مورد روایت منطبق بر این صور نیست. چون مورد روایت، فرض قرار طرفین بر

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

تأخیر و ضمان زیاده در آن فرض است که در صور محل فرض ما قرار بر تأخیر از ناحیه طرفین دین منتفی است. ولی به لحاظ تعلیل به عموم آیه، دلالت روایت بر حکم این صور بعید نیست.

۴- حکم جریمه تأخیر پرداخت مالیات

اکنون که حرمت ربای امهالی و یا ربای انسائی ـ تأخیر ـ محقّق شد، نوبت بحث حکم جریمه‌های تأخیر مالیاتی می‌رسد که چنانچه مصداقی از ربای مذکور به حساب آید محکوم به حرمت بوده و وجهی برای مشروعیت دریافت آن نخواهد بود؛ زیرا مقررات حکومت و حاکم، براساس دستورات الزامی شریعت، محدود بوده و هیچ حاکمی حق حکم برخلاف احکام الزامی شریعت ندارد. تحلیل محرّمات در حیطه اختیار احدی نیست و ولایت حکّام و دیگران در محدوده و مواردی است که شریعت حکم إلزامی به فعل یا ترک نداشته باشد. البته تشخیص موارد حکم إلزامی در فرض تزاحم هم می‌تواند در حیطه ولایت حاکم باشد، ولی هیچ‌گاه نقض احکام الزامی شریعت با تحقّق موضوع آنها ـ که عدم تزاحم با دیگر احکام الزامی هم جزء موضوع است ـ در اختیار حاکم نخواهد بود.

ربا در شریعت محکوم به حرمت است مانند مردار و گوشت خوک و مانند آن؛ احدی ـ و از جمله حاکم ـ حق تحلیل گوشت مردار و مانند آن را ندارد، مگر در فرضی که موضوع حرمت وجود نداشته باشد، مانند فرض اضطرار و مانند آن، که در این فرض حلیّت نیاز به حکم حاکم و یا دیگری نداشته. بلی ممکن است تشخیص تحقّق یا عدم تحقّق موضوع، محوّل به شخصی شود، همان‌گونه که ممکن است تشخیص، محوّل به خود مکلّف باشد. در مواردی که موضوع از موضوعات اجتماعی باشد، ممکن است تشخیص محوّل به حاکم باشد؛ که خود اجتماعی بودن و یا نبودن موضوع هم امری اجتهادی است. به هر حال همان‌گونه که حاکم ولایتی بر تحلیل محرّمات مانند مردار را ندارد ـ چرا که ولایت ولات عامّ یا خاصّ مانند موالی و پدران و شوهران و دیگر کسانی که به نوعی برای آنها ولایت مقرّر شده محدود به عدم تحلیل محرّمات است ـ همچنین حقی در تحلیل ربا و یا مباشرت در انجام آن هم نخواهد داشت. ربا مانند خمر است آیا توهم جواز تحلیل خمر توسط حکام می‌شود؟!

غرض از تأکید این است که، چنانچه جریمه مالیاتی مصداق ربا باشد، چاره‌ای جز حکم به حرمت نبوده و توهم ولایت حاکم بر مقرّر نمودن آن براساس ولایت او بر وضع مالیات، مجالی ندارد.

به نظر می‌رسد جریمه مالیاتی به چند صورت قابل تقسیم است که ممکن است احکام متفاوتی داشته باشند.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۵- انحاء وظائف مالی

قبل از بیان صور جریمه، نکته مهمّی مطرح است که توجّه به آن در حکم مسأله هم دخالت دارد، و آن این‌که آیا مالیات مقرّر بر اشخاص، به نحو دین و اشتغال ذمّه است و یا این‌که صرفاً حکمی تکلیفی است بدون آن‌که بر ذمّه اشخاص باشد.

وجوب پرداخت مال به دو صورت متصور، بلکه در شریعت و عرف واقع است؛

اوّل: این‌که شخصی بدهکار بوده و براساس بدهی موظف به پرداخت دین خود باشد مانند موارد قرض و معاملات مثل خرید و اجاره و اتلاف و جنایات.

دوّم: این‌که شخص گرچه مؤظف به پرداخت مالی است ولی ذمّهٔ او بدهکار نیست. از این قبیل است وجوب بذل نفقه ارحام؛ به خلاف مثل نفقه همسر که دین بر عهده شوهر است. نفقه فرزند صرفاً تکلیفی بیش نبوده و چنانچه پدر از عهده تکلیف برنیامده و انجام ندهد گناه کرده ولی بدهکار فرزند نخواهد بود تا پس از مرگ از ترکه مانند دیگر دیون و قبل از ارث و وصیت استثناء شود.

همچنین موارد قَسَم (سوگند) است؛ مثل این‌که شخصی سوگند خورده مالی را به شخصی بپردازد این مال دین به حساب نمی‌آید و از ترکه استثناء نمی‌شود.

بحث قابل توجّه این است که وضع مالیات برعهده اشخاص از کدام قبیل است؟

و مهم‌تر از آن آیا حاکم، ولایت بر وضع مالیات به نحو دین دارد؟ آنچه قدر یقین است این‌که حاکم ولایت أمر و نهی داشته و می‌تواند ادای مالی را بر مکلّف واجب کند و امّا این‌که دینی را بر عهده اشخاص قرار دهد، نیازمند دلیل بوده و صرف وجوب اطاعت از حکّام و ولات امر، چنین مطلبی را اثبات نمی‌کند.

و چنانچه مالیات از قبیل صورت دوّم و صرفاً تکلیف ـ و نه دین ـ باشد، دیگر موضوع ربای امهالی در آن راه ندارد و بحث جریمه مالیاتی را از جهت دیگر باید دنبال نمود.

علاوه بر این‌که بعد از مرگ از ترکه به‌عنوان دین قابل استثناء نخواهد بود و چنانچه دولت مبلغ آن را دریافت نماید در مقدار ثلث که شخص بر آن ولایت دارد تأثیری نخواهد داشت؛ مگر دریافت مالیات به صورت نامشروع باشد و وصیت به ثلث مشاع تعلّق گرفته باشد.

توضیح مطلب این‌که، چنانچه مالیات به‌عنوان دین محسوب شود، حکم آن حکم سایر دیون ـ مانند قرض است که با فرض مرگ مدیون، تقدّم بر ارث و وصیت دارد و با وجود بدهی، نوبت به هیچ‌یک از ارث و وصیت نمی‌رسد، تا جایی که اگر دین شامل همهٔ ترکه باشد، ارث منتفی و وصیت مالی محکوم

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

به بطلان خواهد بود.

ولی اگر مالیات صرفاً تکلیفی باشد که شخص موظّف به اداء و پرداخت آن باشد ـ گرچه ذمّه پرداخت‌کننده به مبلغ آن بدهکار نیست ـ چنانچه شخص از دنیا برود تکلیف او پس از مرگ همچون دیگر تکالیف ساقط شده و مقتضای قانون ارث، انتقال ترکه میّت به ورّاث شرعی اوست و هیچ کس ـ و از جمله حاکم اسلامی ـ حقّ مخالفت با آن حکم را ندارد. بدین معنی که حکم به نفی ارث ترکه یا بخشی از آن، مخالف حکم الهی بوده و براساس محدود بودن ولایت اشخاص، به عدم مخالفت با حدود الهی و أحکام شریعت، باطل خواهد بود.

و این مورد نظیر سوگند به پرداخت مالی به شخصی است که اگر در حال حیات انجام ندهد بعد از مرگ ساقط بوده، مگر به‌صورت وصیت باشد و بدون آن مقتضای قانون ارث، انتقال ترکه به وارث و مقتضای برائت، عدم تکلیف وارث به ادای وظائف مورث خواهد بود ـ مگر در موارد خاصّ مانند نماز و روزه.

بر این اساس، حاکم حق مطالبه مالیات نسبت به آن‌چه شخص در حال حیات تعلل در اداء آن کرده را ندارد، زیرا با مرگ آن شخص موضوع مالیات که مالکیت مال است به دلیل قانون ارث منتفی شده و مطالبه مالیات به معنای دریافت آن از وارث ـ مالک فعلی ترکه ـ است و حاکم نمی‌تواند مانع انتقال ترکه و یا بخشی از آن به ملک وارث شود.

ممکن است حاکم، وارث را موظّف به پرداخت بخشی از ارث خود بکند، همان‌گونه که در مالیات بر ارث چنین است بدین معنی که ارث با مرگ به وارث منتقل شده و حاکم ولایت بر منع انتقال آن را ندارد ولی ممکن است حاکم، وارث را موظف به پرداخت بخشی از ارث خود نماید و در این وظیفه همان‌گونه که ممکن است به عنوان مالیات بر ارث مطالبه مالیات کند، ممکن است حال میّت را هم درنظر گرفته و نکول او را از ادای مالیات منشأ مطالبه وارث به پرداخت مالیات از ارث خود نماید. و تفاوت بین مالیات دریافتی پس از مرگ و دیون، در وصیت ظاهر می‌شود، به این معنی که معیار ثلث که میّت ولایت بر آن دارد، ثلث کلّ ماترک بدون استثنای مقدار مالیات خواهد بود. ولی در مورد دین، معیار در مقدار ثلث، ترکه به استثنای مقدار دین است. پس اگر ترکه صد تومان بود و مقدار دین ده تومان، در ثلث نود تومان وصیت نافذ است در حالی که اگر مقدار مالیات ده تومان باشد، وصیت در ثلث صد تومان نافذ خواهد بود.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

البته آن‌چه بیان شد از تفاوت بین دین و دیگر واجبات مالی مبنی بر نظر معروف است. در مقابل نظر جمعی، از جمله صاحب جواهر (جواهر الکلام ۲۸: ۳۹۹) و عده‌ای فقها و از متأخران صاحب عروه است که، همه واجبات مالی که به عهده شخص و در حال حیات او باشد را همچون دین به حساب آورده و از ترکه قبل از ارث استثناء می‌نماید. و همچنین مرحوم آقای حکیم خصوص موارد نذر مالی را دین محسوب نموده و از ترکه استثناء فرموده است.

با پیش فرض ولایت حاکم غیرمعصوم در عصر غیبت، به‌نظر می‌رسد نفوذ حکم حاکم در احکام وضعیّه از قبیل ملکیّت، زوجیّت، طهارت و نجاست، فاقد دلیل است و آنچه از ادلّه ولایت حاکم قابل استفاده است ـ حدّ اکثر ـ ولایت برحکم تکلیفی ـ یعنی امر و نهی ـ است.

حاکم اسلامی ـ بنابر پذیرش ولایت حاکم غیرمعصوم ـ می‌تواند حکم به لزوم بذل مال در مورد یا موارد خاصّی از مصالح عمومی بکند. همان‌گونه که خود مالک با طیب نفس و رضایت خاطر و بدون حکم حاکم مجاز در انجام آن کار است.

تنها تفاوت بین فرض حکم حاکم و عدم آن، وجوب انجام و عدم وجوب آن است و در نتیجه حاکم مجاز به الزام به امور مشروع و مباح است. ولی حاکم نمی‌تواند آن‌چه را که تکلیفاً و یا وضعاً ممنوع است مجاز نماید؛ مثلاً بیع غرری را صحیح و یا ربا را حلال قرار دهد. گرچه حق دارد آن‌چه مباح است، تکلیفاً، منع کند بدون این‌که مباح وضعی را ممنوع کند؛ مثلاً می‌تواند از بیع متاعی و یا نوعی معامله منع کند، اما ولایت حکم به بطلان معاملات صحیح را ندارد.

خلاصه آنچه بیان شد این‌که: حاکم در راستای مصالح عام، می‌تواند مباحات را واجب تکلیفی و یا منع تکلیفی کند، ولی نسبت به ترخیص وضعی و یا منع آن مثل تصحیح معامله فاسد و یا ابطال معامله صحیح، دلیلی بر ولایت او وجود ندارد. به تعبیر دیگر: آن‌چه را مکلّف ولایت بر انجام و ترک آن دارد، حاکم می‌تواند او را ملزم به انجام و یا ترک آن کند و یا حتّی خود حاکم مباشرت در انجام آن کار کند. مانند الزام مالک به فروش و یا مباشرت در تملک و خرید مال او توسط حاکم.

از جمله احکام وضعی، مدیون بودن و بدهکاری اشخاص است که برای فعلیّت آن اسباب و موجباتی اختیاری و یا قهری وجود دارد. معاملات از قبیل بیع و خرید از اسباب وضعی اختیاری بدهکاری و اتلاف و ارث از اسباب قهری آن است. هر شخصی که واجد شرایط نفوذ معامله است می‌تواند ذمه خود را به واسطه معاملات مشروع، مشغول نماید ولی ولایت بر اشغال ذمه خود خارج از اسباب معهود آن ندارد.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

حاکم هم که ولایت او مقدّم بر ولایت افراد است، ولایت بر الزام شخص بـه معـاملاتی کـه سـبب بدهکاری است داشته، بلکه ولایت بر مباشرت معامله نسبت به اموال دیگـران در شـرایط خاصّـی دارد ولی حاکم ولایت بر اشغال ذمه شخصی خارج از اسباب معهود اشتغال ذمه ندارد. همان‌گونه کـه خـود اشخاص هم ولایت ندارند.

۶- تفاوت ولایت حاکم با دیگران و اجانب

تفاوت حاکم با دیگران و اجانب در دو جهت است:

اوّل: جواز الزام و حکم به وجوب انجام کاری که بدون آن حکم، انجام آن کار شرعاً در حیطه اختیـار و اراده شخص است.

دوّم: جواز مباشرت حاکم، عملی را مانند بیع که انجام آن عمل شرعاً در حیطه اختیار و اراده شخص است.

وجه مشترک این دو، مشروعیت انجام عمل برای خود شخص است و حاکم صـرفاً او را الـزام و یـا خود متصدی انجام آن عمل می‌شود.

دلیل این مطلب ـ که مورد ولایت حاکم باید امری مشروع بـرای اشـخاص بـوده و تنهـا حـاکم در مباشرت به جای شخص قرار گرفته ـ قصور ادلّه ولایت حاکم از زائد بر این مقدار است.

مثلاً: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ـ که خود یکی از ادلّه عمده ولایت حـاکم بـا فـرض تنزیـل علماء و حاکمان به منزله انبیاء و ائمه است ـ مدلولش اولویت پیامبر از خود مؤمنان نسـبت بـه آن‌چـه ایشان بر آن ولایت دارند است.

شایان ذکر است که پیامبر اکرم(ص) در نصب أمیر المؤمنین در غدیر خم از مفاد ایـن آیـه اسـتفاده فرمودند، آنجا که آمده: ألست اولی بکم من أنفسکم قالوا: بلی فقال: من کنت مولاه فهذا علـی مـولاه (فقیه).

این حدیث به خوبی دلالت بر ولایت مؤمنان بر انتخـاب والـی و حـاکم دارد. نهایتـاً، چـون ولایـت پیامبر(ص) نسبت به امور، از ولایت مؤمنان صاحب ولایت اولی ـ به معنـای مقـدّم و متعـیّن ـ ماننـد: واولوا الأرحام بعضهم اولی ببعض ـ است دیگر با اعمال ولایت توسط آن حضرت محلّی برای مباشرت در اعمال ولایت برای خود مؤمنان باقی نمی‌ماند.

فرق بین ولایت پیامبر و ولایت خود اشخاص این است که، ولایت اشخاص ممکن است در عـرض هم باشد، مثلاً ولایت پدر و جدّ و یا ولایت شخص و وکیل او، ولی ولایت پیامبر مقدّم و اولی اسـت و

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

ولایت اشخاص در طول ولایت آن حضرت است.

به‌هرحال معنای اولویت حاکم از مالک نسبت به بیع مال او، جواز مباشرت در بیع مال مالک است. گرچه مالک راضی به بیع نباشد؛ در نتیجه هرچه مالک و اشخاص، ولایت برانجام آن را داشته باشند، حاکم با شروطی که مالک و اشخاص ولایت برانجام آن را دارند، متولی انجام آن امر می‌شود. خصوصیت شخص و مالک ملغی می‌شود، نه اعتبار شروط دیگر مجاز بودن اشخاص.

بر این اساس، قرار دادن مالیات برعهده اشخاص، به‌عنوان دین و نه صرف تکلیف، خارج از حدود ولایت حاکم است. در نتیجه تأخیر در پرداخت مالیات، مصداق تأخیر در أداء دین نبوده، لذا جریمه تأخیر پرداخت مالیات، مصداق ربای تأخیر و به اصطلاح دیرکرد نخواهد بود.

تنها مطلبی که ممکن است ادعا شود این‌که، اگر تضمین تأخیر اداء دین به عنوان ربا ممنوع باشد تضمین تأخیر پرداخت مالیات، گرچه لزوم پرداخت مالیات صرفاً تکلیف باشد به اولویت ممنوع خواهد بود ولی ادعای اولویت ممنوعیت جریمه تأخیر تأدیه مالیات موقوف بر احتساب جریمه به عنوان دین است و چنانچه جریمه تأخیر همانند اصل مالیات دین نباشد، بلکه صرفاً تکلیفی به حساب آید، ادعای اولویت ثابت نخواهد بود.

۷- حکم جریمه‌های تأخیری پرداخت مالیات

حال نوبت بررسی حکم جریمه‌های تأخیر پرداخت مالیات می‌رسد. جریمه تأخیر پرداخت مالیات به دو نوع جریمه مالی و غیرمالی قابل تقسیم است که هر کدام از دیدگاه فقه و شریعت قابل بررسی است.

آن‌چه فعلاً مورد بحث ما است حکم جریمه‌های مالی است که در آن شبهه ربا وجود دارد.

گرچه دیگر انواع جریمه‌های غیرمالی هم، بحث متناسب خود را دارند. جریمه‌های غیرمالی مانند: عدم ارائه خدمات، محروم کردن اشخاص از امتیازات، از قبیل امتیاز تقسیط مالیات، بخشودگی مالیاتی، ممنوعیت سفرهای خارجی.

لازم به یادآوری است چنانچه سفر خارجی، حج واجب باشد، ممانعت از آن مشروع نیست؛ زیرا منع از انجام وظیفه‌ای به خاطر تخلّف از وظیفه‌ای دیگر، توجیه مقبولی ندارد. ضمن این‌که بر خلاف شرع و از حیطه ولایت حاکم خارج است.

اکنون به بیان تفصیلی صور جریمه مالی تأخیر مالیاتی برمی‌گردیم:

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

۷-۱- حکم صور مختلف جریمه مالی تأخیر مالیات

صورت اوّل: این‌که جریمه به‌عنوان دیرکرد پرداخت دین مقرر شود و شخص در تأخیر پرداخت مالیات مجاز نباشد و با فرض تأخیر عمدی علاوه بر مخالفت و گناه موظّف به پرداخت زیاده از اصل مبلغ مالیات شود. این‌صورت در چند حالت قابل تصوّر است که عبارتند از: تأخیر عمدی و تقصیری مؤدی؛ و عدم تمکن نسبت به اداء.

صورت دوّم: این‌که جریمه به عنوان دیرکرد پرداخت دین بوده ولی شخص نسبت به فرض عدم پرداخت مالیات در مهلت مقرر، مجاز به تأخیر بوده و مهلت داده شود، مشروط به تعهد او به پرداخت زیاده؛ که این‌صورت هم در دو حالت نکول مؤدی از اداء به خاطر تقصیر و یا عجز، قابل تقسیم است.

صورت سوّم: مانند صورت دوّم بوده با این تفاوت که مهلت دادن، مشروط به تعهد مؤدی نسبت به پرداخت زیاده نباشد و بدون امهال و تعهد، او را إلزام به پرداخت زیاده نمایند؛ مانند الزام مکلّف به پرداخت بدل شیء تلف‌شده در این‌صورت هم در دو حال نکول عمدی و تقصیری مؤدی و عجز و قصور او قابل تصویر است.

تفاوت صورت سوّم با دو صورت قبل، در شکل‌گیری عقد و قرارداد نسبت به پرداخت زیاده بر اصل مبلغ دین در دو صورت اول و دوم، و عدم عقد قرارداد بین اداره مالیات و مؤدی در صورت سوّم است.

چنانچه تفاوت بین دو صورت اول و دوم در مجاز بودن به تأخیر اداء با تعهّد به پرداخت زیاده در صورت دوّم، و عدم مجوز تأخیر و در عین حال تضمین زیاده بر فرض تأخیر در صورت اوّل است.

صورت چهارم: این‌که جریمه به‌عنوان یکی از دو شق انتخابی مؤدی و از همان اوّل پیشنهاد شود. یعنی مالیات را به دو صورت تخییری مقرّر کنند که اشخاص، موظف به مبلغ کمتری در زمان کوتاه‌تر و به مبلغ بیشتری در زمان طولانی‌تر باشند. ماند فروش کالا به قیمتی نقداً و به مبلغ بیشتری به صورت نسیه؛ و یا به قیمتی در مهلت کوتاهی و به قیمت بیشتری در مهلت طولانی‌تر.

با توجّه به آن‌چه گذشت وضعیّت هر یک از صورت‌های یاد شده قابل پیش‌بینی است و در عین حال حکم هر یک را جداگانه بیان می‌کنیم.

صورت اوّل: براساس مبانی مختلف گذشته، جواز و منع دریافت زیاده بر اصل، مورد اختلاف، و ممنوع بودن آن که نظر ترجیحی مقاله هم همین می‌باشد معروف است.

در مقابل، نظر مرحوم آقای صدر(ره) می‌باشد که، مبنای ایشان جواز شرط پرداخت زیاده بر اصل دین بود ، چنانچه شخص مدیون در مهلت مقرر اقدام به وفای دین خود ننماید.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

صورت دوم: در این صورت هم ممنوع بودن دریافت زیاده و قرار بر آن، مورد اتفاق فقهاست. حتّی به نظر برخی فقها که در صورت اوّل، دریافت اضافه از مبلغ اصلی دین براساس شرط ضمن عقد را مجاز می‌دانستند، در این‌صورت حکم به منع آن مانند معروف نموده‌اند. و این‌صورت همان ربایی است که به‌طور مسلّم در شریعت و به اتفاق نظر مذاهب اسلامی محکوم به حرمت است.

صورت سوّم: این‌که قراری بین اداره مالیات و مؤدی شکل نگرفته، بلکه افراد به‌عنوان شهروند و براساس حکم حکومتی موظّف به پرداخت مالیات شده و برهمان اساس در فرض تأخیر، ملزم به پرداخت افزون باشند که متعارف و معمول همین صورت است. گرچه صورت‌های دیگر هم به طور موردی واقع می‌شود.

به نظر می‌رسد این‌صورت همانند صورت الزام مدیون به پرداخت افزون در فرض تأخیر ادای دین پس از مهلت مقرر باشد. در نتیجه محکوم به حکم آن خواهد بود. و حکم حکومتی هم در نفوذ آن برافراد قابل توجیه نیست؛ زیرا با تحریم الزام مدیون به مبلغ بیشتر از سوی شریعت، حاکم نمی‌تواند آن را حلال کرده و افراد را موظّف به مخالفت با شرع بنماید. الزام افراد به پرداخت ربا ولو در شرایط خاصّ، از قبیل الزام افراد به دیگر محرمات چون خوردن و آشامیدن آنچه در شریعت ممنوع است می‌باشد.

و به‌همین خاطر منع حکومت از سفر واجب مانند حج، به علت امتناع اشخاص از پرداخت مالیات یا دیگر وظائف قانونی توجیه منطقی و فقهی ندارد.

و امّا صورت چهارم:

این صورت در دو حالت قابل بررسی است:

حالت اوّل: این‌که از ابتداء مؤدی مالیاتی یکی از دو شق اختیاری پرداخت مالیات یعنی پرداخت نقدی و یا اقساطی را انتخاب نماید.

حالت دوّم: این‌که بدون انتخاب یکی از دو نوع پرداخت باشد.

در حالت اوّل محذور ربا وجود ندارد، زیرا این محذور در جایی است که دین به صورت منجز برعهده شخص قرار داشته باشد و به خاطر تأخیر در اداء او را موظّف به پرداخت زیاده بر اصل مبلغ نمایند. در حالی که در این صورت مؤدی از ابتداء یکی از دو صورت را انتخاب می‌کند.

مثال این حالت در معاملات، فروش به دو نحوه قیمت نقدی و نسیه‌ای است. مثلاً پیشنهاد فروشنده کالا نسبت به فروش نقدی مبلغی و نسبت به فروش نسیه مبلغی بیشتر باشد و خریدار هم در ابتداء

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

یکی از دو نحوه را انتخاب نموده و معامله براساس همان انتخاب، إنشاء شود.

چنانچه مؤدی مالیاتی نسبت به پرداخت مالیات خود ظرف مهلت قانونی اقدام ننماید، حکم الزام او به پرداخت افزون، حکم صورت سوّم می‌باشد.

و امّا حالت دوّم که انتخاب به یکی از دو نحوه پرداخت و در ابتداء واقع نشود بلکه به‌صورت مردد باقی مانده، و عملاً چنانچه در مهلت مقرر و به موقع مالیات پرداخت نشود، مؤدی ملزم به پرداخت شق دیگر مالیات که افزون بر شقّ اوّل است باشد:

در این حالت ممنوعیت پرداخت زیاده بر اصل باید از دو جهت (ربا و تردید در قرار و تعیین) مورد بررسی قرار گیرد.

امّا محذور ربا: به نظر می‌رسد در این حالت محذوری وجود نداشته باشد. زیرا این قسم از ربای مربوط به بحث ـ ربای امهالی همان‌گونه که گذشت در جایی صدق می‌کند که دینی به صورت قطعی بر عهده شخصی بوده و او را نسبت به فرض تأخیر ملزم به ادای بیشتر از آن مبلغ بنمایند. در حالی که در این فرضیه، دین را به صورت مردد مقرر می‌نمایند. یعنی شخص که مالیات خود را با تأخیر می‌پردازد، از همان ابتدا محکوم به ادای مبلغی مغایر با مبلغ نسبت به مؤدی به موقع است.

چنانچه اشکال شود به این‌که: با فرض تحقّق موقع پرداخت اولی، ذمّه مؤدی نسبت به مبلغ کمتر بدهکار می‌شود و در نتیجه الزام مؤدی به پرداخت مبلغ بیشتر در فرض تأخیر، مصداق ربا و اخذ زیاده به ازای تأخیر خواهد بود.

در پاسخ باید گفت: پرداخت به موقع و یا با تأخیر، از قبیل شرط متأخر بوده و تعیین کننده مصداق مؤدی به موقع و غیر او خواهد بود. بر همین اساس فروش به دو قیمت مردد، بین نقد و نسیه، مصداق ربا نیست، گرچه محکوم به صحّت نباشد؛ بطلان معامله به‌خاطر ربا نبوده بلکه مانع از صحّت تردید یا دلیل خاصّ است.

روشن است فروش به مبلغ مردد ربطی به ربای محل بحث ندارد؛ زیرا همان‌گونه که گذشت ربا عبارت است از دریافت اضافه بر مبلغ قطعی که به عهده مدیون است و در فروش مردد، مبلغ قطعی نشده بلکه مبلغ چه کمتر و یا بیشتر در قبال کالا قرار می‌گیرد.

چنانچه کالا به مبلغ کمتر و به‌صورت نقد فروخته شده مشروط به ادای بیشتر در فرض تأخیر در پرداخت، مصداق ربا خواهد بود و این فرض با آنچه محل بحث ماست متفاوت است.

آنچه مشابه این فرض است جایی است‌که مؤدی موظف به پرداخت مبلغ معینی در زمان مشخصی

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

بشود و مجاز در تخلف از آن نباشد و در عین حال چنانچه تخلّف نمود او را ملزم به ادای بیشتر کننـد، در این فرض مصداق ربا خواهد. در حالی که حالت محل بحث جایی است که مؤدی موظّـف بـه ادای نقدی نبوده بلکه از ابتدا مخیر در ادای نقد و ادای با تأخیر و به مبلغ بیشتر می‌باشد.

و أمّا نسبت به محذور تردید: به نظر می‌رسد در مورد محل بحث مشکلی بـه همـراه نداشـته باشـد. گرچه در مثل معاملاتی چون خرید و فروش دارای اشکال است، ولی آن اشکال در محل بحث جـاری نیست.

۸- دلیل ممنوعیت بیع مردد

اشکال بیع مردد ـ جدای از روایت خاصّ ـ عدم معقولیّت صحّت معاملـه طبـق مـوازین اسـت زیـرا هنگام انشای عقد و به حسب ثبوت ـ جدای از مقام اثبات ـ نه مشتری مدیون و موظّف بـه نقـد و یـا نسیه و نه فروشنده طلب‌کار به وجه خاصّ است. این مطلب در جایی که نوع ثمن در دو حالت، مختلف در جنس باشد روشن‌تر است، مثلاً در فرض نقد ثمن از جنس ریال و در فرض نسـیه از جـنس دینـار باشد.

و چنانچه تعیین‌کننده ثمن، نوع پرداخت مشتری باشـد مسـتلزم تعلیـق در معاملـه اسـت کـه خـود محذوری در صحّت معاملات است. این مطلب در مسأله محل بحث ما محذور نخواهد بود. چون دلیل عمده بر عدم مشروعیت تعلیق، اجماع است که مخصوص به موارد خاصّی می‌باشد.

برهمین اساس چنانچه تردید به نحو جعاله باشد محذوری نخواهد داشت. مثلاً اگر شخصـی بگویـد این پارچه را چنانچه خیاط به‌صورت کت بدوزد یکصد هزار تومان می‌دهم و اگر به صورت پالتو بـدوزد دویست هزار تومان می‌دهم انشای جعاله صحیح می‌باشد.

و در فرضی شبیه مسأله ما، چنانچه جاعل بگوید هرکس و یا شخص خاصّی این پارچه را به‌صـورت کت و شلوار بدوزد به او یکصد هزار تومان نقد و یا دویست دلار نسیه می‌پردازم ـ در حالی که دویست دلار دو برابر یکصد هزار تومان است ـ مانعی از صحّت جعاله نخواهد بود.

بلکه چنانچه بگوید نقداً یکصد هزار تومان و نسیه دویست هزار تومان می‌دهم محذوری در صـحّت جعاله نخواهد بود. روشن است براساس قرار و عقد، تعیین نحوه پرداخت و وفا، به عهـده صـاحب کـار بوده زیرا او متعهد به جامع بین دو نوع پرداخت شده است و تعهدی نسبت به خصوص نوعی پرداخـت ندارد.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

این مطلب در مورد الزام به جامع مالیات فوری و با تأخیر، با فرض تفاوت در مقدار دو نحوه پرداخت، جاری است.

۹- پیشنهادها

دو پیشنهاد جایگزین در جهت دریافت جرایم مالیاتی:

۱. پیشنهادی که در توجیه جرائم مالیاتی به‌نظر می‌رسد ـ و قابل تطبیق بر موارد دیرکرد دیون بانکی و غیر آن هم می‌باشد ـ این است که ملاک مشروعیت جریمه تأخیر پرداخت مالیات، همان ملاک مشروعیت وضع اصل مالیات برعهده اشخاص است که بر اساس ولایت حکومت بر مطالبات مالی جهت اداره مصالح عامه است.

به این معنی که، چون حاکم ولایت مطالبه مالیات براساس مصلحت دارد، مقدار مالیات هم براساس مصلحت او خواهد بود. گاهی مقدار مالیات براساس مقدار درآمد معیّن می‌شود و گاهی براساس کیفیّت پرداخت صاحبان درآمد، و گاهی براساس هر دو جهت. مثلاً برای پرداخت نقدی مقداری را معیّن می‌کنند و برای پرداخت قسطی مقداری بیشتر مقرر می‌نمایند. یا برای پرداخت به موقع مقداری و برای پرداخت قسطی و یا تأخیری مقداری بیشتر تعیین می‌شود که در فرض دوّم از آن به تعزیر مالی هم تعبیر می‌شود.

خلاصه کلام این‌که، ملاک مشروعیّت مطالبه حاکم به مالیات، مصالح عامه است که مقدار مالیات را همچون اصل آن تعیین می‌کند. البته از جمله مصالح عامّه در نظر گرفتن طریقه دریافت مالیات و قراردادن ضمانت اجرایی برای وادار نمودن اشخاص موظف به ادای مالیات نسبت به پرداخت آن است که یکی از وجوه وادار کننده می‌تواند قرار دادن مقداری مالیات باشد که از آن به جریمه تعبیر می‌شود.

در این پیشنهاد تفاوتی بین موارد تأخیر در پرداخت دیون و بین موارد تأخیر در ادای وظائف دیگر مالی بلکه غیر مالی وجود ندارد. مثلاً جرائم راهنمایی و رانندگی بر همین اساس قابل توجیه است.

همان‌گونه که در تأخیر پرداخت دیون به بانک‌ها، براساس این پیشنهاد حاکم می‌تواند متخلّف از مقررّات و پرداخت در مهلت مقرّر را موظف به پرداخت مبلغی بنماید.

تفاوت این توجیه با ربای تأخیری در ماهیت و حقیقت ـ و نه صرف صورت ـ است؛ زیرا در موارد ربا، شخص، مدیون به مبلغ زائد می‌شود، یعنی ربا عبارت است از بدهکاری به بیش از مبلغ اصلی با توجه به عدم امکان مطالبه به زیاده بدون اصل دین و تأخیر پرداخت آن؛ این در حالی است که در مورد پیشنهاد حاضر امکان الزام مؤدی مالیاتی نسبت به پرداخت زائد ـ حتی با فرض پرداخت به موقع وجود

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

دارد. در فرض پرداخت مالیات و بدون تأخیر آن، حاکم بر اساس نیاز و مصلحت مجاز به الزام به مالیات دیگر بود، بنابراین، نسبت به فرض تأخیر به طریق اولی مجاز به جعل مالیات خواهد بود و این جهت فارق بین موارد دین و مانحن فیه است؛ چرا که در مسئله دین، مطالبه زاید و الزام به آن بدون دین محلی ندارد.

تنها اشکال این مطلب ممکن است ادعای منع از آن به دلیل فحوی و اولویت نسبت به فرض تضمین تأخیر ادای دین به زیاده از اصل مبلغ باشد.

و همان‌گونه که گذشت ادعای فحوی نسبت به محل بحث که تکلیف به ادای زیاده از ناحیه حاکم است دلیلی ندارد. آنچه ادعای اولویت نسبت به آن ممکن است ممنوعیت در مواردی است که تکلیف به پرداخت زیاده از ناحیه اشخاص و بر اساس شرط باشد و امّا تکلیف به پرداخت زیاده براساس حکم حکومتی در ماهیت و حقیقت با شرط اشخاص متفاوت است.

این مطلب بدین معنی نیست که ربا از ناحیه دولت با ربا از ناحیه اشخاص در حکم متفاوت است و این‌که حرمت ربا در مورد دولت مصداق ندارد. در حرمت ربا تفاوتی بین اشخاص و دولت نیست.

آن‌چه بیان شد بیان مشروعیت غیر ربا از ناحیه حکومت بود؛ زیرا حکم حاکم به لزوم پرداخت جریمه، مصداق ربا نیست تا مشمول دلیل حرمت ربا باشد.

۲. مبلغ اصل مالیات در ابتدا و براساس برآورد متوسط مدت‌های تأخیر مؤدیان با نرخی بیشتر تعیین شود و چنانچه مؤدی نسبت به پرداخت مالیات ظرف مهلت مقرر قانونی اقدام نمود، درصدی از نرخ مالیاتی به او تخفیف داده شود. این تخفیف می‌تواند متناسب با مدت تأخیری مؤدی باشد.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

فهرست منابع

۱- قرآن مجید.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالاضواء، ۱۴۱۳ق.، بیروت.

۳- الطوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۰ق.، ۶جلد.

۴- الطوسی، محمدحسن (۴۶۰ ه.ق.)، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار.

۵- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی(۳۰۶ ه.ق.)، من لا یحضره الفقیه.

۶- حرّالعاملی، محمد بن‌الحسن، وسائل‌الشیعه، اوّل، ۲۰ و ۳۰ جلدی، مؤسّسه آل‌البیت لاحیاءالتراث، قم، ۱۴۱۲ ق.

۷- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه تهران، چاپ ششم، ۱۳۹۴ق.

۸- صدر، محمدباقر، البنک اللاربوی، بیروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ ه. ق.

۹- الحلی (المحقق)، جعفر بن سعید، شرایع الاسلام، طهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۳ق.

۱۰- طبری، ابوجعفر محمد ابن جریر، «جامع البیان فی تاویل القرآن»، جلد دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۸.

۱۱- السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، قرن دهم ه.ق.

۱۲- مواد قانونی مالیات مستقیم مصوّب ۱۳۶۶ و اصلاحیه های بعدی مواد قانونی ۱۹ و ۲۳.

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]

[Downloaded from taxjournal.ir on 2026-11-13]